

کتاب

اقدام عجیب استاندار خوزستان در اوایل انقلاب

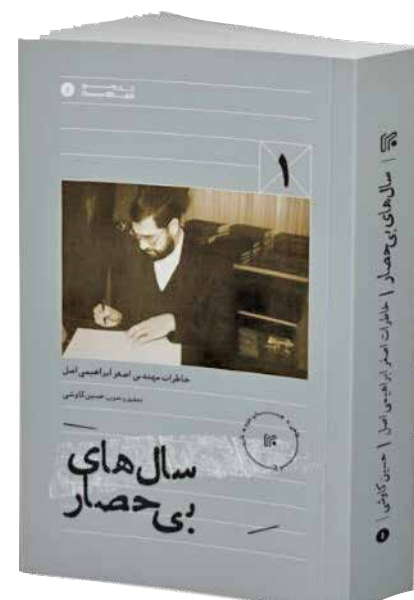
وقتی تیمسار مدنی استاندار خوزستان شد، با یک هواپیمای نیروی دریایی از پایگاه چابهار ۱۳۰ میلیون تومان پول با خودش آورد و کل این مبلغ را به این دلیل که فرماندار اهواز بود، تحویل من داد. در اتاق پشت اتاق استاندار، اتاق استراحتی بود که بسته‌های اسکناس را به آنجا بردم و زیر تخت چیدم و جلوی کارتن گذاشتم و رویش پتوی سربازی، تشک و لحاف اضافی قرار دادم. آن زمان ما گاو صندوق و امکانات لازم نداشتیم و هنوز این چیزها را بلد هم نبودیم.

یک روز آقای آیت‌الله جمی، به استانداری آمد و مسائل و مشکلات شهر آبادان را با آقای مدنی مطرح کرد. من هم در جلسه بودم و مدنی به من یادداشت داد که ۵۰۰ هزار تومان از آن پول‌ها را به آقای جمی تحویل بدهم. من پول‌ها را در روزنامه بسته‌بندی کردم و به آقای مدنی دادم. او هم به آقای جمی داد و گفت: «این مبلغ در خدمت شما باشد و با تشخیص خودتان هر کجا که نیاز هست خرج کنید.» آیت‌الله جمی هم خیلی خوشحال شد و مدنی را بغل کرد و در گوش او دعا کرد و او را بوسید. ما هم پول‌ها را بردیم و پشت پیکانی گذاشتیم که آقای جمی با پسرش در آن بودند و بدرقه‌شان کردیم. آیت‌الله جمی خیلی خوشحال و راضی رفت. وقتی که برگشتیم، مدنی از جلوی در با شتاب رفت تا روی صندلی اش بنشیند.

در این زمان با حالتی پیروزمندانه، دست‌هایش را محکم به هم زد و با خنده به من گفت: «دیدید چه بلاهتی از چشم‌انوش می‌بارید و دیدید وقتی من این پول را به او دادم چقدر خوشحال شده بود؟ این الان می‌رود پول‌ها را خرج می‌کند و یک تعداد بیکار و معتاد و فقیر پول‌ها را می‌گیرند و می‌خورند. این پول‌ها تمام می‌شود و او بزودی می‌آید تا دوباره پولی بگیرد. این دفعه که آمد باید دست من را ببوسد و کارهایی که گفتم، انجام دهد تا پول بعدی را به او بدهم.» به همین صراحت این مطالب را گفتم.



اوایل سال ۱۳۵۸ از طرف فرماندهی کل سپاه پاسداران هیأتی به اهواز آمدند که سپاه آنجا را به طور رسمی تأسیس کنند. آیت‌الله لاهوتی همراه با آقای منفرد، ناصر جبروتی و ابوشریف و چند نفر دیگر از اعضای این هیأت بودند. آنها به منزل آقای کیاوش رفتند. او آن زمان مدیرکل آموزش و پرورش استان و چهره شناخته شده در بین مبارزان خوزستان بود. آقای لاهوتی دو روز آنجا بود. من هم در منزل آقای کیاوش سکونت داشتم و همان جا با هم زندگی می‌کردیم. گفتند می‌خواهیم سپاه را تشکیل بدهیم. آقای شمخانی راجع به گروه منصورون توضیح داد و آقای عبدالهادی کرمی کارتی آورده بود که داخل آن قرآن و اسلحه‌ای بود که با آن گریم و دانشی را ترور کرده بود



استانداری که می‌خواست رئیس‌جمهور شود

اصغر ابراهیمی اصل: احمد مدنی، از اعضای جبهه ملی ایران بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، فرمان ده نیروی دریایی و نخستین وزیر دفاع جمهوری اسلامی ایران، از بهمن ۱۳۵۷ تا فروردین ۱۳۵۸ در دولت مهدی بازرگان شد. سپس در فروردین ۱۳۵۸ تا بهمن همان سال نیز استاندار خوزستان بود

گزارش

در انتشار جزء به جزء جلد نخست کتاب سال‌های بی‌حصار که حاوی خاطرات اصغر ابراهیمی اصل است، به دوران کودکی و تحصیلات وی پرداختیم و اینکه وی به چه نحو وارد دانشکده صنعت نفت آبادان شد و سپس برای ادامه تحصیل راهی آمریکا شد. سپس کتاب به جریان‌ات ابتدای انقلاب وارد می‌شود و درباره حوادث آن سال‌ها و نحوه اداره امور کشور توضیحاتی ارائه می‌دهد. ابراهیمی اصل در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان فرماندار اهواز فعالیت داشت و در آن روزها، اتفاقات و حوادث فراوانی را نیز در این کتاب نقل کرده است. در شماره امروز نیز بخش دیگری از مسائل و مشکلات پیش آمده در خوزستان در سال ۵۸ مطرح می‌شود.

ناآرامی‌های بعد از رفتن آل شبیر خاقانی

بعد از اینکه آل شبیر خاقانی را به قم بردیم، من به اهواز برگشتم. خوزستان کمی شلوغ شد. یادم هست که فرماندار دزفول، آقای غلامعلی کیانی با من تماس گرفت و گفت از پایگاه هوایی دزفول یک هلی‌کوپتر شینوک می‌فرستد تا افرادی را که در خرمشهر دستگیر شده بودند، برای بازجویی به دزفول ببریم. کمی بعد، یک هلی‌کوپتر شینوک و چند هلی‌کوپتر دیگر فرستاد. ما چشم‌ها و دست‌های دستگیرشدگان را بسته و در پادگان زندانی کرده بودیم. سپس آنها را سوار هلی‌کوپتر کردیم. همه آنها را به طور فشرده در کف شینوک نشاندیم و از خرمشهر به دزفول پرواز کردیم تا در دزفول آنها را یکی یکی بازجویی و سران‌شان را شناسایی کنند. از بین آنها پنج نفر افسر عراقی شناسایی

شدند و بقیه بی‌گناه بودند. بعد از چند روز آنها را دوباره با انوبوس به خرمشهر برگرداندیم. زمانی که می‌خواستیم سوارشان کنیم، گفتند که تعدادی باید به عنوان محافظ همراه‌شان بروند چون تعداد محافظان کم است؛ بنابراین خودم داوطلب شدم. آن زمان اصلاً به این فکر نمی‌کردیم که مثلاً من در چه سمت و جایگاهی هستم و این کار وظیفه من هست یا نه؟ احساس می‌کردیم که الان باید آنها را به دزفول ببریم و توضیحاتی درباره‌شان بدهیم و آنها را نگه دارند و بازجویی کنند. تقریباً موقع طلوع صبح آنها را روی باند نشاندیم. سپس سوارشان کردیم و خودمان هم از هلی‌کوپتر بالا رفتیم. در هلی‌کوپتر باز بود و بسته نمی‌شد. ما روی آن لبه درمی‌که زنجیرش را با چکش بالا زده بودند و باز بود، ایستاده بودیم و بیرون را نگاه می‌کردیم. اگر یک نفر از آنها طناب دستش را باز می‌کرد یا مثلاً می‌خواست هلمان بدهد، به راحتی پایین می‌افتادیم. درباره اسلحه و مهماتی هم که از لشکر ۹۲ گرفته بودیم، باید به این نکته اشاره کنم که افرادی که مسلح می‌شدند، کارت داده بودیم، ولی کسانی که اسلحه می‌گرفتند، وقتی می‌رفتند دیگر ارتباط‌مان با آنها قطع می‌شد. یعنی سازمان دهی چندانی در کار نبود. هر کس تعدادی را می‌شناخت، می‌توانست جمع کند و تا حدودی روی نیرو مشکل داشتیم. با همین وضعیت غائله خرمشهر تمام و امنیت در خرمشهر برقرار شد.

شکل‌گیری سپاه در خوزستان

اوایل سال ۱۳۵۸ از طرف فرماندهی کل سپاه پاسداران هیأتی به اهواز آمدند که سپاه آنجا را به طور رسمی تأسیس کنند. آیت‌الله لاهوتی همراه با آقای منفرد،

ناصر جبروتی و ابوشریف و چند نفر دیگر از اعضای این هیأت بودند. آنها به منزل آقای کیاوش رفتند. او آن زمان مدیرکل آموزش و پرورش استان و چهره شناخته شده در بین مبارزان خوزستان بود. آقای لاهوتی دو روز آنجا بود. من هم در منزل آقای کیاوش سکونت داشتم و همان جا با هم زندگی می‌کردیم.

گفتند می‌خواهیم سپاه را تشکیل بدهیم. آقای شمخانی راجع به گروه منصورون توضیح داد و آقای عبدالهادی کرمی کارتی آورده بود که داخل آن قرآن و اسلحه‌ای بود که با آن گریم و دانشی را ترور کرده بود.

همچنین داخل آن کارتن اعلامیه‌های امام و یکسری اسناد و مدارک بود که نشان دهنده فعالیت‌های او از قبل از انقلاب بود. آقای حسین علم الهدی و عبدالهادی کرمی با هم آمده بودند و برای تشکیل سپاه پیشنهاد کردند که گروه موحدین مسئولیت آن را برعهده داشته باشد. عده‌ای دیگر هم که بچه‌های کم‌بینه یا بچه‌های عرب خوزستان بودند، آمدند و تک نظرشان را گفتند. می‌خواستند بچه‌های عرب خوزستان مرکزیت سپاه را به دست بگیرند.

عده‌ای از موسوی جزایری و آقای شفیعی و بعضی از علمای خوزستان، که

حالا دقیقاً اسم‌هایشان یادم نیست، با آقای لاهوتی صحبت کردند و قرار شد آقای علم‌الهدی، آقای شمخانی و آقای جهان‌آرا و برادر رشید هسته مرکزی سپاه را تشکیل بدهند. محلی را در اختیارشان گذاشتند و بدین ترتیب هسته اولیه سپاه شکل گرفت.

تأسیس جهاد سازندگی در خوزستان

در جریان تأسیس جهاد خوزستان نیز من آنجا بودم. محمدتقی امان‌پور محور اصلی جهاد بود و تعدادی از بچه‌های خوزستان و خود من هم جزو شورای اولیه تشکیل جهاد خوزستان بودیم و با حدود هفت، هشت نفر جهاد را تشکیل دادیم. در شکل‌گیری جهاد و حمایت از آن، به‌عنوان فرماندار که می‌توانستم امکانات در اختیارشان بگذارم، خیلی کمک کردم. در بیشتر جلسات تشکیل جهاد حضور داشتم که حدود بیست، سی ساعت شد. در این جلسات تعیین تکلیف کردیم که کارها را چگونه سازمان‌دهی کنیم و هیأت مرکزی چه کسانی باشند و به چه صورت حضور داشته باشند. در خوزستان که بودم با حزب جمهوری اسلامی درگیر نشدم. احتمال هم می‌دهم آن موقع اصلاً سراغ ما نیامدند و از زمانی که به ایلام رفتم، با حزب جمهوری اسلامی آشنا شدم.